

مقاله زیر، ترجمه فصلی است از کتابی با عنوان «آیا ایالات متحده نیازی به سیاست خارجی دارد؟» نوشته هنری کیسینجر وزیر خارجه آمریکا در دوران ریاست جمهوری ریچارد نیکسون و جرالدفورد که امسال از سوی سازمان انتشاراتی سایمون و شوستر به بازار آمده است. در این بخش از کتاب، مسائل خاورمیانه و خلیج فارس از زاویه منافع غرب، بویژه ایالات متحده، بررسی شده و در کنار برخی تحلیلها و استدلالهای منطقی و واقع بینانه، نظراتی درباره جمهوری اسلامی ایران ابراز شده که دور از انصاف و در مواردی آشکارا دشمنانه است. کیسینجر پارا از دایره انگهای گوناگونی که غریبان و همپیمانانشان پس از پیروزی انقلاب به ایران زده اند و می زنند فراتر نهاده و برای نمونه، مدعی شده است که برنامه های جمهوری اسلامی در جهت دستیابی به «جنگ افزارهای هسته ای» نه تنها امنیت منطقه، که امنیت جهان را به خطر می اندازد و ملت های اروپایی نخستین قربانیان اصولگرایی اسلامی و موشک های دوربرد ایران خواهند بود! نیز، نویسنده کتاب با چشم بستن بر واقعیت های تاریخی و رفتار صلح جویانه و بزرگ منشانه ایران با همسایگانش، حکومت ایران را حکومتی «طمعکار» معرفی می کند، حتی نسبت به عراق!

و ...

هر چند به نظر می آید که سیاست کشورهای اروپایی و ایالات متحده در برابر ایران تا اندازه ای از این گونه بدبینی ها فاصله گرفته است، اما در هر حال اثر چنین نوشته هایی را نباید دست کم گرفت.

پاسخ بسیاری از گفته ها و استدلال های کیسینجر و همفکران او را در دو مقاله «اختلافات سرزمینی و امنیت در آسیای باختری» و «رویداد ۱۱ سپتامبر و پندار برخورد تمدن ها» که در همین شماره از اطلاعات سیاسی - اقتصادی به چاپ رسیده است می توان یافت.

خاورمیانه، جهانی دستخوش تحول

نوشته: هنری کیسینجر

ترجمه: دکتر عبدالرضا
هوشنگ مهدوی

زجر و آزار یهودیان که به مدت دو هزار سال ذهن آنان را مشغول داشته و اوج آن آدم سوزی در زمان هیتلر بوده است بیاید. در نظر اعراب - بویژه فلسطینیان - اهداف اسرائیل مترادف است با موافقت با قطع عضو از پیکرشان و بریدن بخشی از میراث فرهنگی، دینی و ارضی آنان.

مناقشه ای که بدین سان تعریف شد، به ندرت به سازش می انجامد - دست کم نه در مدت محدودی که انتخابات ریاست جمهوری آمریکا اجازه می دهد. در واقع اغلب صاحب نظران به این نتیجه رسیده اند که حل این مسئله در نتیجه خسته شدن جسمانی یا روانی هر دو طرف میسر خواهد شد. بعید به نظر می رسد که این مناقشه به گونه

قطعی و با امضای موافقتنامه ای (ولو هر دو طرف موافق باشند) حل و فصل گردد. واقع بینانه ترین پیشنهاد، شناسایی همزیستی است. پیش تر رفتن از این موضع، تشویق خشونت است، چنان که پس از ملاقات سران در ژوئیه ۲۰۰۰ در کمپ دیوید با شرکت کلینتون، اهود باراک نخست وزیر اسرائیل و یاسر عرفات رئیس سازمان آزادی بخش فلسطین

در مناقشه خاورمیانه، قوه محرکه احساساتی از نیروهایی ناشی می شود که قابل مقایسه با نیروهای رویارو در اروپای قرن هفدهم است. اختلافات دینی و عقیدتی این منطقه را پاره پاره کرده است. مهم ترین این اختلافات مناقشه اعراب و اسرائیل است، ولی در جهان اسلام نیز شکافها از آن کمتر نیست. ایالات متحده تلاشهای دیپلماتیک فراوانی برای حل مسئله اعراب و اسرائیل در منطقه کرده است لیکن چالش در خلیج فارس و اصولگرایی در ایران - برای اینکه تنها دو نمونه را ذکر کرده باشیم - خطر بزرگی برای امنیت و رفاه آمریکاییان و در درازمدت برای ملت های اروپایی به وجود آورده است.

جنبه طنز آمیزی که در نقش آمریکا در میانجیگری میان اعراب و اسرائیل وجود دارد این است که تلاشی که در آخرین سال زمامداری کلینتون برای حل قطعی این مسئله، به عمل آمد، سبب شد که مسئله از دشواری به لاینحل بودن بینجامد. اسرائیل می کوشد میهنی براساس ادعاهای تورات برای خود و پایانی نمادین برای

تجربه شد. اکنون بحث بر سر این است که آیا از راه مذاکره می‌توان به همزیستی دست یافت یا اینکه مسئله به زور آزماییهای بیشتری خواهد انجامید که قابل مقایسه با دورانی در اروپاست که جنگهای سی‌ساله را به وجود آورد.

در عین حال، جهان اسلام نیز دچار تفرقه شده است. برخی از صاحب نظران این تفرقه را ادامه مناقشه تاریخی میان تمدنهای نیل و بین‌النهرین؛ میان رژیمهای رادیکال عرفی مانند عراق با رژیمهای میانه‌رو عرفی مانند مصر؛ میان رژیمهای اصول‌گرایی که ایران مهمترین‌شان است با رژیمهای عرفی منطقه مانند سوریه؛ میان ساحلی خلیج فارس با همسایگان طمعکار و مدرن‌ترشان؛ میان اعراب و ایرانیان؛ میان فرقه‌های سنی و شیعه اسلامی می‌دانند.

در سه دهه گذشته جنگهای بیشتری و خونین‌تری میان کشورهای مسلمان روی داده تا میان اسرائیل و جهان اسلام. این جنگها به درجات مختلف شدت و ضعف داشته است. زمانی ایران اصول‌گرا موجب ترس و وحشت کشورهای ساحلی خلیج فارس و عربستان بود (حتی زمانی ترس کشورهای ساحلی خلیج فارس به اندازه‌ای بود که آشکارا آن را ابراز می‌کردند). از سوی دیگر، ایران احساس می‌کند که از جانب رژیم غیرمذهبی عراق و طالبان بنیادگرا در افغانستان که از سوی غرب و از سوی شرق آن را در میان گرفته‌اند، مورد تهدید است.

از نظر غرب، ترکیه کشوری بسیار مهم و محوری است که نیرومندترین قدرت نظامی در منطقه به‌شمار می‌رود، متحد غرب است و با اسرائیل روابط دوستانه دارد و به دلیل وضع جغرافیایی‌اش برای همه نیروهای درگیر در مناقشه با اهمیت است. در این اقیانوس هیجانات، ایالات متحده می‌کوشد با کمک قطب‌نما راهی بیابد. در حالی که شمار معدودی از ابزارهای دریانوردی آن قابل استفاده است. از آنجا که جنگهای خاورمیانه بر سر دموکراسی نیست، آمریکا می‌کوشد با شماری از کشورهای منطقه براساس نگرانیهای امنیتی مشترک همکاری کند. واقعیت به سادگی این است که دموکراسیهای

صنعتی اجازه نمی‌دهند دسترسی به نفت خلیج فارس از آنها سلب شود و موافقت نمی‌کنند که خلیج فارس زیر سلطه یک کشور یا گروهی از کشورهای دشمن رفاه و خوشبختی آنها در آید.

در واقع، مفهوم واژه «دشمن» نیز همانند خود منطقه دستخوش تغییرات بی‌دری بوده است. تا اواخر دهه ۷۰، ایران رکن اصلی سیاست امنیتی آمریکا در خلیج فارس بود ولی یک انقلاب درونی که ایالات متحده قادر نبود مانع از پیروزی آن شود یا بر آن تسلط یابد، آن کشور را تبدیل به عمده‌ترین خطر برای امنیت منطقه کرد و وظیفه حفاظت از منافع غرب در خلیج فارس پیچیده‌تر شد، زیرا عراق، دومین کشور منطقه نیز پس از پایان جنگ با ایران در ۱۹۸۸ تبدیل به دشمن گردید. بدین‌سان، امنیت خلیج فارس را می‌بایست در فضایی حفظ کرد که دو کشور نیرومند ایران و عراق با ضعیف‌ترین و سست بنیادترین کشورها رویارو شده بودند، و این مأموریتی غبطه‌آور نبود.

آمریکا و خلیج فارس

هیچ منطقه‌ای در جهان بیش از منطقه خلیج فارس، با پیچیدگی‌های فراوانش با موازین آمریکایی مغایرت ندارد. اصول ویلسونی نمی‌تواند راهنمای عملیات آمریکا در این منطقه باشد. از نقطه نظر ویلسون، اصول و علل منطقی برای جلوگیری از سلطه یک کشور دشمن بر این منطقه، گزینش میان بد و بدتر است چون در این منطقه هیچ‌گونه دموکراسی وجود ندارد که از آن دفاع شود. اما منافع ملی انکارناپذیر ایالات متحده - و دیگر کشورهای صنعتی - ایجاب می‌کند که منطقه زیر سلطه کشورهای قرار نگیرد که اهدافشان نسبت به ما غیردوستانه است. کشورهای پیشرفته صنعتی به نفتی که از خلیج فارس صادر می‌شود وابسته‌اند و رادیکال شدن منطقه پیامدهایی خواهد داشت که از آفریقای شمالی گرفته تا آسیای مرکزی و هند گسترش خواهد یافت.

ولی ضرورت‌های ژئوپلیتیکی باید در برابر زمینه‌ای به کار گرفته شود که در آن دو کشور نیرومند ساحلی یعنی ایران و عراق دشمن آمریکا

○ هنری کیسینجر: تنها چند ملت معدود در جهان هستند که ایالات متحده دلایل اندکی برای مناقشه با آنها دارد. گرچه در دهه ۱۹۷۰ شاه تبدیل به مظهر دوستی دو کشور شده بود، منافع مشترک بستگی به او نداشت بلکه منعکس‌کننده واقعیت‌های سیاسی و استراتژیک بود که هنوز نیز پابرجاست.

هستند و با همسایگان خود روابط خصمانه دارند. چگونه می‌توان ثبات در خلیج فارس را بدون داشتن پایگاه‌های دائمی، با پشتیبانی متحدانی آسیب‌پذیر و برخلاف نظر دو کشور نیرومند منطقه برقرار کرد؟

دیپلماسی سنتی حکم می‌کند که روابط آمریکا با عراق یا ایران بهبود یابد تا دست کم یکی از آنها بتواند بخشی از موازنه قدرت در منطقه را شکل دهد. هنگامی که این سطور نوشته می‌شود هیچ یک از این دو کشور در چنین وضعی نیست. صدام حسین تا زمانی که در عراق در مسند قدرت باشد، نزدیکی آمریکا با بغداد را در سرتاسر منطقه و شاید در سراسر جهان بعنوان شکست بزرگ آمریکا و نشانه تحقیر آن کشور جلوه خواهد داد و درباره آن تبلیغ خواهد کرد. بهبود مناسبات با ایران نیز گرچه اصولاً مطلوب است، ولی در تهران با موانع درونی روبه‌رو و به خاطر مسائل داخلی دچار بن‌بست خواهد شد.

در حال حاضر هیچ راه‌حلی در دسترس نیست که بتواند این وضع را تغییر دهد. ما نیازمند انتظار توأم با هوشیاری هستیم؛ چیزی که مورد پسند آمریکاییان نیست. باید چالش در بی‌ثبات کردن خلیج فارس با شدت و قدرت پس زده شود. باید بر هر گونه درگیری با عراق در چارچوب کنونی سازمان ملل متحد به نحوی ایستادگی شود که هیچ شکی باقی نماند که سیاست گام به گام دهه گذشته خاتمه یافته و با هر گونه چالشی قاطعانه برخورد خواهد شد.

در این دوران، ضروری است که روابط آمریکا با متحدانی که حمایتشان در صورت رویارویی بسیار مهم و اساسی است تقویت شود. مهمترین آنها ترکیه است که با عراق، ایران و قفقاز ناآرام همسایه است و در هر بحرانی همکاری‌اش ضرورت دارد. در آمریکا و حتی در اروپا این گرایش وجود دارد که همکاری ترکیه مسلّم فرض می‌شود و به نحوی عمل می‌کنند که این همکاری را تابع سیاستهای داخلی و بدون هیچ هزینه‌ای می‌دانند، گویی غرور ملی ترک‌ها و مقتضیات خاص آن کشور را می‌توان نادیده گرفت.

دموکراسیهای صنعتی - بویژه اروپا و ایالات

متّحده - باید به خاطر داشته باشند که عناصر اساسی امنیت ملی آنها مطرح است. برتریهای آنها درباره ساختار داخلی ترکیه باید در برابر این الزامات موازنه داشته باشد.

همین‌گونه حساسیت‌ها باید بر شیوه رفتار ما نسبت به عربستان و کشورهای ساحلی خلیج فارس حکمفرما باشد. ضعف نسبی این کشورها در رابطه با دو غول منطقه، نوعی احتیاط را به آنها تحمیل می‌کند که شکافی میان آنچه آشکارا توصیه می‌کنند و آنچه آرزو دارند ایالات متّحده انجام دهد، به وجود می‌آورد. آمریکا باید مراقب باشد که احساس ناامنی آنها را با اجرا نکردن تعهدات خود یا دخالت در امور داخلی کشورهای مزبور افزایش ندهد.

با گذشت زمان، نقش هند در منطقه مهم‌تر خواهد شد. در مورد ثبات خلیج فارس و بویژه در مورد گسترش اصول گرایی، نوعی اشتراك منافع میان هند و آمریکا وجود دارد. ولی هند به خاطر مخالفت‌های داخلی و موازنه امنیتی در خلیج فارس، از پشتیبانی عربستان از طالبان نگران است و گاهی اوقات وسوسه می‌شود که نقش میانجی را میان ایالات متّحده و رادیکال‌های خلیج فارس بازی کند. - نقشی که آمریکا آن را در صورتی که با استراتژی درازمدت آن کشور مطابقت داشته باشد سودمند می‌داند. با این همه، خلیج فارس باید نقش عمده‌ای در گفتگوی استراتژیک گسترده با هند بازی کند.

عراق

پس از جنگ جهانی اول، هنگامی که امپراتوری عثمانی در خاورمیانه میان فرانسه و بریتانیا تقسیم شد، عراق تحت قیمومت انگلستان قرار گرفت. این کشور چند ملیتی که به منظور خدمت به منافع استراتژیک و اقتصادی بریتانیا تأسیس شده بود، پس از نیل به استقلال به وسیله خاندان هاشمی اداره می‌شد و ستون فقرات استراتژی بریتانیا در ناحیه خلیج فارس به‌شمار می‌رفت. به دنبال شکست و تحقیر انگلستان در عملیات سوئز ۱۹۵۶، خاندان هاشمی در ۱۹۵۸ منقرض شد. ملیون تندرو حزب بعث به رهبری گروهی از افسران ارتش زمام امور را در دست

○ کیسینجر: بسیاری از سیاستگذاران آمریکایی از سیاست شاه در پشتیبانی از آمریکا در بحرانهای مختلف در دوران جنگ سرد قدردانی می‌کردند، ولی انگیزه اصلی آنان کمتر عاطفی و بیشتر براساس درک اهمیت جغرافیایی، منابع طبیعی ایران و هوش و استعداد ملت ایران بود.

گرفتند که از میان آنان صدام حسین در دهه ۱۹۷۰ به عنوان شخصیت برجسته سر بلند کرد. از آن هنگام، عراق مصیبتی برای همسایگانش بوده است. در ۱۹۸۰ به ایران تجاوز کرد و خود را درگیر جنگی هشت ساله و فرساینده ساخت که در جریان آن رفته رفته در موضع دفاعی قرار گرفت. دولت آمریکا جز اینکه مانع تسلط یکی از طرفین محاصمه بر منطقه شود، هیچ نفعی در نتیجه این جنگ نداشت. ایران، به علت داشتن منابع افزون تر، جمعیت بیشتر و اصول گرای تندی، تهدید بزرگتری به شمار می رفت. از این رو حکومت ریگان روابط دیپلماتیک و اقتصادی با عراق را تجدید کرد و متحدان اروپایی خود را تشویق کرد که تجهیزات نظامی در اختیار صدام حسین بگذارند. پس از پایان جنگ با ایران در ۱۹۸۸، صدام هدف دیگری برگزید و در ۱۹۹۰ کویت را به کشورش منضم کرد و با این کار موجب لشگرکشی گسترده آمریکا به خلیج فارس و به دنبال آن عملیات نظامی پیروزمندانه در ۱۹۹۱ گردید.

پایان جنگ خلیج فارس در ۱۹۹۱، یکی دیگر از مصادیق ناتوانی ذاتی آمریکا را در تبدیل کردن پیروزی نظامی به موفقیت سیاسی نشان داد. نظر به اینکه ایالات متحده به طور سنتی کاربرد نیروی نظامی و قدرت نمایی را جدا از مراحل بعدی می داند، همیشه جنگهای خود را با تسلیم بی قید و شرط طرف مقابل پایان داده تا نیاز به برقراری رابطه میان قدرت و دیپلماسی را بر طرف سازد یا به نحوی عمل کرده است که پس از پیروزی، عناصر نظامی مناسب نباشند و دیپلماتها خلأ استراتژیک را پر کنند. در اجرای همین سیاست بود که آمریکا در ۱۹۵۱ در کره، به محض اینکه مذاکرات آغاز شد عملیات نظامی را متوقف کرد و در ۱۹۶۸ در ویتنام، در ازای مذاکرات به بمباران ویتنام پایان داد. در هر دو مورد، کاهش فشار نظامی باعث شد که انگیزه‌ای که دشمن را به مذاکره و امی داشت کاهش یابد. پیامد این کار، بن بست‌های طولانی و تلفات بیشتر بود.

پایان جنگ خلیج فارس نشان داد که آمریکا از تاریخ خود درس عبرت نگرفته است، زیرا به یک

دشمن کاملاً شکست خورده اجازه داد از پیامدهای شکست خود بگریزد. هدفهای جنگ بسیار محدود و بسیار ضابطه مند تعیین شده بود. جنگ بر سر اشغال کویت بوسیله عراق آغاز شده بود. سیاستگذاران آمریکایی نتیجه گیری کردند که با آزادسازی کویت هم به اهداف خود و هم به حدودی که سازمان ملل متحد تعیین کرده بود نایل شده‌اند. آنان تصمیم خود را با خطراتی که در پیگیری جنگ تا بغداد متوجه سربازان آمریکایی می شد و بازتاب عمومی تلفاتی که پس از پایان جنگ نصیب مردم عراق می شد، توجیه کردند. آنان بن بست‌های کره و ویتنام را به یاد داشتند ولی علل آنها را در نظر نگرفتند.

حکومت جورج بوش (پدر) همانند پیشینیان خود سیاست خاصی برای اجرای عملیات نظامی در نظر گرفته بود. عالی ترین مقام حکومتی در برابر کنگره شهادت داد و جامعه بین المللی را مطمئن ساخت که تنها هدف ایالات متحده آزادسازی کویت است. به محض نیل به این هدف، این گمان پیش آمد که ممکن است پشتیبانی داخلی یا بین المللی برای ادامه جنگ سستی گیرد.

ترس از تجزیه عراق یکی دیگر از توجیه‌ها برای پایان دادن فوری جنگ بود. در بصره، شورش شیعیان آغاز شده بود و احتمال داشت به تأسیس يك جمهوری اسلامی متکی به ایران بینجامد. ایران در درازمدت خطر اصلی در خلیج فارس دانسته می شد. همچنین این ترس وجود داشت که تأسیس يك جمهوری مستقل گردد در شمال عراق ترکیه را ناراحت و پایبندی آن کشور به پشتیبانی از سیاست آمریکا در خلیج فارس را سست کند. و سرانجام اینکه انتظار می رفت آثار شکست و بازگشت دهها هزار اسیر جنگی عراقی، به سرنگونی صدام منجر شود.

هر چند این استدلالها پذیرفتنی به نظر می رسید، ولی استقامت صدام و آثار آن بر موقعیت آمریکا در خلیج فارس دست کم گرفته شده بود. تا زمانی که صدام بر مسند قدرت می ماند، عراق نمی توانست در زمینه هر گونه تلاش برای ایجاد موازنه در منطقه جایی داشته باشد. عراق چنان ضعیف شده بود که نمی توانست با

○ کیسینجر: برای دشمنی میان ایران و ایالات متحده هیچ گونه انگیزه‌ای از حیث ژئوپولیتیک وجود ندارد، لیکن ایران همچنان می کوشد دلایلی برای فاصله گرفتن از آمریکا بیابد.

○ کیسی‌نجر: ایالات متحده در زمان حکومت‌های متعدد خود روشن ساخته که آماده عادی کردن روابط با ایران است. یک حکومت با تدبیر و دوراندیش در آمریکا نیازی به درک فواید و اهمیت بهبود روابط با ایران که نقشی حیاتی در خلیج فارس و جهان اسلام بازی می‌کند ندارد.

ایران همسنگی کند و آن قدر نیرومند بود که برای همسایگانش در خلیج فارس خطر به‌شمار می‌رفت؛ در عین حال با آمریکا دشمن بود و بنابراین به صورت یک دولت سرکش درمی‌آمد. گزینه‌های نظامی نیز مشخص نبود. گزینه پیشروی به سوی بغداد و پایان دادن به جنگ مطرح نبود، بلکه بهترین کار، نابود کردن واحد نخبه عراقی موسوم به گارد ریاست جمهوری بود که ستون فقرات حکومت صدام را تشکیل می‌دهد. اگر این استراتژی دنبال می‌شد، احتمال می‌رفت ارتش عراق صدام را برکنار کند. گرچه جانشین او هم طرفدار و مبلغ دموکراسی نمی‌بود، ولی اثرات نمادین برکناری صدام بسیار زیاد و چشمگیر می‌بود و متحدان پیروزمند می‌توانستند کار گنجاندن عراق در نظام منطقه‌ای را آغاز کنند. این استدلال که ادامه یافتن جنگ به مدت یک هفته دیگر ممکن بود پشتیبانی عمومی و بین‌المللی را از دست بدهد، می‌بایست با میزان احترامی که پریزیدنت بوش با رهبری پیروزمندان جنگ کسب کرده بود سنجیده شود. رهبران عرب که بی‌درنگ تحت تأثیر قرار گرفته بودند، بویژه در عربستان ادعا کردند که ترجیح می‌داده‌اند جنگ تا برکناری صدام از مسند قدرت ادامه یابد.

تلاش برای تعیین درجه اهمیت شکست صدام، یک بحث سیاسی درازمدت به‌وجود آورد. قطعنامه ۶۸۷ شورای امنیت سازمان ملل متحد آتش‌بس برقرار کرد و پیش‌بینی خلع سلاح در آن تنها می‌توانست با نظارت دقیق بین‌المللی به اجرا گذاشته شود، در حالی که عقب‌نشینی سریع نیروهای آمریکایی، رفته‌رفته اعتبار تهدید به حمله مجدد را از میان برد. صدام فرصت را مغتنم شمرد و از آن هنگام سرسختانه به تحکیم موقعیت خود و عراق رادیکال ادامه داده است.

حکومت کلینتون به این فرایند سرعت بخشید. هنگامی که صدام پس از پایان جنگ خلیج فارس در مسند قدرت باقی ماند، ایالات متحده سه گزینه سیاسی در پیش رو داشت: (۱) با صدام که امید می‌رفت تأدیب شده باشد آشتی کند؛ (۲) صدام را با وادار کردن به اجرای مقررات قطعنامه ۶۸۷ در «صندوق» خود نگه دارد؛ (۳) براندازی او را تبدیل به سیاست ملی کند.

حکومت کلینتون همه این گزینه‌ها را همزمان دنبال کرد و در هیچ یک توفیق نیافت. همین که صدام از جنگ خلیج فارس جان به سلامت برد، رفتارش ترس همسایگان را افزایش داد. او پیوسته مقررات آتش‌بس را زیر پا می‌گذاشت. در ۱۹۹۶ نهادهای خودمختاری را که با پشتیبانی آمریکا در نواحی گُردنشین تأسیس شده بود برانداخت. صدها نفر به قتل رسیدند و دست کم سه هزار نفر که با آمریکا همکاری کرده بودند تبعید شدند. صدام از نوامبر ۱۹۹۷ خرابکاری در سیستم بازرسی ملل متحد را که هدف آن کنترل برنامه‌های عراق برای ساخت سلاح‌های ویژه کشتار جمعی بود، آغاز کرد. حکومت کلینتون بارها تهدید کرد که نیروی نظامی به کار خواهد برد، اما هر بار از این موضع پس نشست و صدام را قادر ساخت که سیستم نظارت ملل متحد را برچیند. هنگامی که سرانجام در دسامبر ۱۹۹۸ آمریکا به مدت چهار شب نیروی نظامی به کار برد، این اقدام پوششی مبتذل برای چشمپوشی از کل سیستم نظارت به‌شمار آمد.

با برچیده شدن سیستم نظارت، صدام توجه خود را معطوف به لغو تحریم اقتصادی کرد که برای تقویت سیستم نظارت وضع شده بود و قرار بود تا تأیید نابودی سلاح‌های ویژه کشتار جمعی و وسایل تولید آن اجرا شود. سه ماه پس از آنکه عراق ترتیبات آتش‌بس در نواحی گُردنشین را برهم زد، ایالات متحده در دسامبر ۱۹۹۶ با برنامه سازمان ملل متحد دایر بر اینکه عراق اجازه داشته باشد سالانه معادل ۲ میلیارد دلار نفت برای خرید خوراک و دارو صادر کند موافقت کرد. منطبق این کار منزوی ساختن صدام از راه جدا کردن مسئله اجرای مقررات نظامی از مسئله رفاه مردم عراق بود. این فکر که تقویت موقعیت داخلی صدام در نهایت موجب تضعیف او خواهد شد، چندان با واقعیت‌های منطقه همخوانی نداشت. از آن هنگام، برنامه مشهور به «نفت در برابر غذا» به ۶ میلیارد دلار در سال افزایش یافته و اکنون محدودیتی ندارد. بدین‌سان صدام در سال ۲۰۰۰ معادل ۱۶ میلیارد دلار نفت خام صادر کرد که تقریباً برابر با درآمدی است که پیش از جنگ خلیج فارس به‌دست می‌آورد. البته امروزه پول

مثل قارچ بی ارزش شده است ولی این مبلغ می تواند برای خرید کالاهای خطرناک تر به کار برده شود.

دلیل پاسخ تردید آمیز آمریکا به همه این چالشها را می توان در دو میراث روانی اعتراض به جنگ ویتنام یافت: بی میلی شدید به کاربرد نیروی نظامی و اصرار در توجیه هر گونه عملیات نظامی با پشتیبانی هر چه گسترده تر دیگر ملتها. بدین سان، در پاسخ به توطئه عراقیها در سوء قصد به جان پرزیدنت بوش رئیس جمهور پیشین به هنگام دیدار وی از کویت، کلینتون دستور داد چند موشک کروز به ساختمانی شلیک شود که پنتاگون اطمینان داده بود خالی از سکنه است. در ۱۹۹۶، هنگامی که صدام نیروهای کُرد تحت حمایت آمریکا را در هم شکست و نابود کرد، حکومت کلینتون با شلیک چند موشک کروز به ایستگاههای راداری که در چند صد کیلومتری جنوب قرار داشت، پاسخ داد. و چنان که در بالا اشاره شد، بمباران چهارشنبه بی اهمیتی که به دنبال آن صورت گرفت، نشانه رضایت آمریکا با برچیده شدن سیستم نظارت ملل متحد در دسامبر ۱۹۹۸ بود.

در طول این مدت حکومت کلینتون گرایش به این داشت که برای توصیه های رهبران منطقه دایر به خویشنداری بهای اسمی قایل شود. البته این توصیه ها را رهبران گوناگون منطقه - که کاملاً از خطر صدام آگاه بودند - برای حفظ صورت ظاهر می کردند و گرنه در باطن امیدوار بودند آمریکا این توصیه ها را نادیده انگارد.

باقی ماندن صدام در مسند قدرت، ایالات متحده را وادار کرد سیاست «مهار دو گانه» را هم در برابر ایران و هم در برابر عراق در پیش گیرد. عربستان، کویت و دیگر کشورهای خلیج فارس آن قدر نیرومند نیستند که به تنهایی در برابر هر یک از این دو کشور مقاومت کنند، چه رسد به اینکه دو کشور با هم همدست شوند. به نظر می رسد که در مورد نقش صدام در دراز مدت در سیاست آمریکا ابهام وجود دارد. از این رو پرزیدنت کلینتون در نوامبر ۱۹۹۸ پس از عقیم گذاشتن عملیات تلافی جو یانه اظهار داشت:

اگر بتوانیم گروه نظارت ملل متحد را به کار

و اداریم و یک بار دیگر به او [صدام] شانس یک آشتی آبرومندانه را از طریق رعایت قطعنامه های سازمان ملل متحد بدهیم، خواهیم دید که نتیجه مطلوب را می توان به دست آورد.

هیچ یک از متحدان آمریکا در خلیج فارس و منطقه خاورمیانه اعتقادی به دورنمای «آشتی آبرومندانه» بر اساس رعایت قطعنامه های سازمان ملل متحد نداشت. همگی یقین داشتند به محض اینکه تحریمها لغو شود، عراق دست به هر کاری برای دوباره مسلح شدن خواهد زد و کشورهای بزرگ از هم اکنون در صدد یافتن بهانه ای برای لغو تحریمهای سازمان ملل هستند. کشورهای منطقه که به آمریکا متکی بودند به رغم اعلامیه های رسمی، در نهایت وابستگی آمریکا به امنیت خود را بر اساس توانایی آن کشور در برکناری صدام یا تضعیف وی تا حدی که تهدیدی به شمار نرود، می سنجیدند.

در حالی که ایالات متحده ضامن همه مرزها در یکی از بی ثبات ترین مناطق جهان بود، امنیت خلیج فارس بستگی به شناخت گسترده از توانایی آمریکا در پیامدهای ادامه حکومت صدام و افزایش قدرت او داشت. کشورهای خلیج فارس، هم به وابستگی خود به آمریکا آگاه بودند و هم در مورد همکاری با آن کشور، بویژه هنگامی که تردید نشان می داد، عصبی.

استراتژی صدام سه هدف داشت: (۱) توجه جهانیان را به شکایتهای عراق معطوف کند؛ (۲) اختلافات پنهانی میان اعضای دائمی شورای امنیت درباره تحریمهای عراق را آشکار کند؛ (۳) توجه را از بحث درباره نظارت، به لغو تحریمها منتقل نماید. او به خوبی در راه رسیدن به هر یک از این سه هدف پیش می رود. هیچ گونه تلاش جدی برای بازگرداندن هیئت نظارت صورت نمی گیرد؛ بیشتر بحثهای بین المللی بر سبک کردن یا لغو تحریمها متمرکز است. در واقع چند کشور به رهبری روسیه و چین و فرانسه آشکارا با اجرای تحریمها مخالفت می کنند، بویژه فرانسه که از نظر آن کشور مسئله عراق به صورت آزمایشی دیگر برای اثبات هویت اروپایی جداگانه و حتی مخالف با آمریکا در آمده است.

○ حکومت ریگان روابط دیپلماتیک و اقتصادی با عراق را تجدید کرد و متحدان اروپایی خود را تشویق نمود که تجهیزات نظامی در اختیار صدام حسین بگذارند. یکی از علل بحران خلیج فارس در ۱۹۹۱، نرمش دولتهای غربی در آغاز جنگ ایران و عراق بود که توجه نداشتند عراق ممکن است بار دیگر دست به تجاوز بزند.

○ ضعف نسبی کشورهای ساحلی خلیج فارس در رابطه با دو نیروی برتر در منطقه (ایران و عراق)، نوعی احتیاط به آنها تحمیل می کند که شکافی میان آنچه آشکارا توصیه می کنند و آنچه آرزو دارند ایالات متحده انجام دهد، به وجود می آورد.

تسلیم شدن آمریکا به نظرات این گروه هیچ امتیازی در بر نخواهد داشت. کشورهای که با تحریمها مخالفت می کنند خواهند دید که از مسخره کردن سیاست آمریکا که مورد پشتیبانی سازمان ملل متحد است، هیچ سودی نخواهند برد. کشورهای خلیج فارس موقتاً از توقف فشار عراق آسوده خاطر، ولی در بحران بعدی درباره استواری آمریکا دچار نگرانی خواهند شد.

این نظر مطرح شده است که عملیاتی پنهانی که مورد پشتیبانی ایالات متحده باشد خواهد توانست آن کشور را قادر سازد که پیچیدگیهای سیاست تحریم را برطرف کند. من اصولاً با تشویق مقاومت داخلی در عراق موافقم ولی چون شخصاً شاهد این گونه عملیات از درون بوده ام سه تذکر عبرت انگیز را لازم می دانم: این عملیات پنهانی باید به دست افراد حرفه ای انجام شود نه ماجراجویان؛ باید منافع کشورهای همسایه بویژه ترکیه، عربستان، ایران و اردن در نظر گرفته شود و از اینکه پیامدهای آن دامنگیر کشورهای مزبور شود جلوگیری به عمل آید زیرا این کشورها قادر یا مایل نیستند پیامدهای عملیات پنهانی را نادیده بگیرند و ایالات متحده نیز آماده پذیرفتن چنین وضعی نیست.

سوم اینکه آمریکا باید آماده باشد هرگاه جنبش مقاومت در عراق دچار گرفتاری شود با نیروی نظامی خود از آن پشتیبانی کند و گرنه ماجرای شکست خلیج خوکها و جنبش کردها در ۱۹۷۵ و ۱۹۹۶ تکرار خواهد شد که در جریان آنها بسیاری از کسانی که مورد حمایت آمریکا بودند کشته یا تبعید شدند. اگر این شرایط مراعات نشود دست زدن به عملیات پنهانی ممکن است تبدیل به دامی خطرناک شود.

هدف اقدام متحدان اروپایی آمریکا در لغو تحریمها نمی تواند این باشد که عراق چنان نیرومند شود که بتواند اوپک را تبدیل به سلاحی بر ضد دموکراسیهای صنعتی کند و در این فرایند به تدریج حکومتهای میانه رو منطقه را سرنگون سازد. تنها پس از آنکه صدام رفت، سیاست انعطاف پذیر آمریکا در قبال عراق امکان پذیر و مورد لزوم خواهد بود.

در پاییز ۲۰۰۰، با تلاش گسترده صدام در دستکاری در بازار نفت سبک، از طریق کاهش جریان نفتی که رژیم تحریمها اجازه داده بود، تحول شومی صورت گرفت. باید در برابر این گونه تلاشها رفتاری درخور آن نشان داده شود زیرا نه مسئله عرضه و تقاضا در بازار انرژی، بلکه چالشی در زمینه امنیت ملی مطرح است. اتخاذ یک سیاست نفتی منسجم از سوی دموکراسیهای صنعتی ضروری است ولی نمی توان آن را با به زانو در آوردن عراق یکسان فرض کرد.

وقت آن رسیده است که فکر خود را بر نوع رژیمی که آرزو داریم پس از برکناری صدام در عراق سرکار آید متمرکز کنیم. عراق نباید چنان نیرومند باشد که موازنه قوا را در منطقه برهم زند و نه آنچنان ضعیف که نتواند استقلال خود را در برابر همسایگان طمعکار خود، بویژه ایران! حفظ نماید. یکی از علل بحران خلیج فارس در ۱۹۹۱، نرمش دولتهای غربی در آغاز جنگ ایران و عراق بود که متوجه نشدند عراق ممکن است تبدیل به متجاوز بعدی شود. اگر نتیجه جنگ به صورتی دیگر درمی آمد و عراق سخت تضعیف می شد، همسایگان آن بویژه ایران در پر کردن خلأ شتاب می ورزیدند. ولی تازمانی که صدام بر سر کار است، هیچ گونه تماسی بر اساس موازنه قدرت نمی تواند با او صورت گیرد و این کار را باید برای آینده، پس از برکناری صدام گذاشت.

برای حفظ سرمایه های آمریکا در خلیج فارس، عزم راسخ و اراده قوی، بر تکرار اشتباهات گذشته و ضعفهای دهه ۱۹۹۰ رجحان دارد و این بر روابط آمریکا با ایران نیز که نیرومندترین و بزرگترین کشور منطقه است اثر می گذارد. اگر ایالات متحده نتواند اوضاع کشوری شکست خورده مانند عراق را رو به راه کند، یا اگر رهبران تهران به آن سوی مرزهای خود بنگرند و ببینند مخالفت ورزیدن با آمریکا چه اندازه آسان و مؤثر است، طبیعتاً آمریکا نخواهد توانست ایران را به کشوری میانه رو مبدل کند. در این صورت رهبران جمهوری اسلامی چه انگیزه ای برای اتخاذ سیاست معتدل خواهند داشت؟

تنها چند ملت معدود مانند ایران در جهان وجود دارند که ایالات متحده دلایل اندکی برای مناقشه با آنها دارد و بیشتر با منافع آمریکا سازگارند. گرچه در دهه ۱۹۷۰ شاه تبدیل به مظهر دوستی دو کشور شده بود، منافع مزبور بستگی به یک فرد نداشت بلکه منعکس کننده واقعیهایی سیاسی و استراتژیک بود که تا امروز نیز ادامه دارد. ایالات متحده هیچ نفع قابل تصویری برای سلطه بر ایران، چنان که رهبران جمهوری اسلامی متذکر می‌شوند، ندارد. در دوران جنگ سرد منافع آمریکا ایجاب می‌کرد که استقلال ایران از خطر اتحاد شوروی که منبع تاریخی فشارها و تجاوزات به این کشور بود محفوظ بماند. در قرن نوزدهم دخالت انگلستان که انگیزه آن دفاع از هند و راههای دریایی منتهی به آن بود مانع از این شد که بخشهای بزرگی از خاک ایران، به همان شیوه‌ای که کشورهای همسایه ایران در آسیای مرکزی بوسیله تزارها تسخیر شده بود، به امپراتوری روسیه منضم گردد. در ۱۹۴۶ اگر دخالت آمریکا نبود شورویها استان آذربایجان در شمال غربی ایران را بعنوان نخستین گام در تجزیه کامل کشور تصرف کرده بودند. ایران در سراسر دوران جنگ سرد کمک کرد که افغانستان در برابر فشار شوروی و رخنه آن کشور در خاورمیانه مقاومت کند.

منافع آمریکا در ایران، به موازات خواسته خود ایران در حفظ استقلالش بود. بسیاری از سیاستگذاران آمریکایی در آن دوران، از جمله خود من، از سیاست شاه در پشتیبانی از آمریکا در بحرانهای مختلف جنگ سرد، احساس قدردانی می‌کردیم ولی انگیزه اصلی ما کمتر عاطفی و بیشتر براساس درک اهمیت جغرافیایی، منابع طبیعی ایران و هوش و استعداد ملت ایران بود.

برای دشمنی میان ایران و ایالات متحده هیچ گونه انگیزه‌ای از حیث ژئوپولیتیک وجود ندارد؛ لیکن ایران همچنان می‌کوشد دلایلی برای فاصله گرفتن از آمریکا بیابد. ایالات متحده در زمان حکومتهای متعدد خود روشن ساخته که آماده عادی کردن روابط با ایران است. مقرر چنین

است که ایران نقشی حیاتی - و در بعضی موارد قاطعانه - در خلیج فارس و جهان اسلام ایفا کند. یک حکومت با تدبیر و دوراندیش در آمریکا نیز نیازی به درک فواید و اهمیت مطلوب بودن روابط با ایران ندارد.

مانع عمده در این راه حکومت ایران بوده است. از هنگام سرنگونی شاه در ۱۹۷۹، رژیم در یک رشته عملیات خلاف اصول شناخته شده بین الملل درگیر شده که هدف ضمنی بسیاری از آنها ایالات متحده آمریکا بوده است، از جمله از ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۱ پنجاه و دو دیپلمات آمریکایی را به مدت چهارده ماه به گروگان گرفت. . . . برای سلمان رشدی نویسنده فتوای قتل صادر شده و هنوز هم آن را لغو نکرده‌اند؛ هرچند حکومت تهران از آن «فاصله» گرفته که معلوم نیست چه معنی دارد.

در فراسوی این اقدامات فردی، ایران منتهای کوشش خود را برای برهم زدن دیپلماسی صلح در خاورمیانه به کار می‌برد. ایران پشتیبان حزب الله است که به مخالفت مسلحانه با صلح اعراب و اسرائیل ادامه می‌دهد. ایران به حماس و جهاد اسلامی فلسطین کمک‌های مالی فراوانی می‌کند که هر دوی آنها پیوسته مسئولیت حمله به افراد غیر نظامی اسرائیلی را ادعا می‌کنند.

در حال حاضر رژیم ایران مشغول ساختن موشکهای دوربرد است که می‌تواند خاورمیانه و اغلب کشورهای اروپای مرکزی را هدف قرار دهد. ضمناً با کمک فن آوری دوگانه‌ای که از روسیه و غرب دریافت می‌کند و به رغم اینکه قرارداد عدم گسترش سلاحهای هسته‌ای را امضا کرده است مخفیانه در حال دستیابی به قدرت اتمی است (چنین به نظر می‌رسد که چین به کمکهای پیشین خود پایان داده است).

مسئله کلیدی برای سیاستگذاران آمریکایی این است که آیا این گونه اقدامات با ماهیت رژیم تهران آمیخته است یا اینکه روابطی براساس عدم مخاصمه دو جانبه امکان‌پذیر می‌باشد. این موضوع تبدیل به بخشی از دستور کار هر نشست و مذاکره میان نمایندگان آمریکا و متحدان اروپایی آن کشور شده است و مخالفت یا موافقت با آن به صورت آزمایش روابط کشورهای عضو پیمان

○ نحوه پایان گرفتن جنگ خلیج فارس در ۱۹۹۱، یکی دیگر از مصادیق ناتوانی ذاتی آمریکارادر تبدیل کردن پیروزی نظامی به پیروزی سیاسی نشان داد. ایالات متحده به یک دشمن کاملاً شکست خورده (عراق) امکان داد از پیامدهای شکست خود بگریزد.

آتلانتیک در آمده است.

در يك سطح، اختلاف بر سر این است که آیا شرکتهای اروپایی و شرکتهای آمریکایی مقیم اروپا مشمول مجازاتهایی می‌شوند که کنگره آمریکا در مورد نقض کنندگان تحریم ایران وضع کرده است یا نه. توجیه اجرای برون مرزی این مجازاتها بویژه در مورد متحدان آمریکا دشوار است و نیاز به بازنگری دارد. لیکن مسئله اصلی تبیین مبانی حقوقی استراتژی آمریکا نیست، بلکه این است که آیا بهبود مناسبات با ایران با دادن امتیازات يك جانبه بدون هیچ تقاضای متقابل سودمند است یا اینکه هجوم شرکتهای اروپایی به تهران مانعی برای نزدیکی با رژیم ایران که فی نفسه مورد اختلاف نیست به شمار خواهد رفت. آیا ادامه دادن به اعطای امتیازات يك جانبه به رژیم سرسخت ایران به بهبود روابط کمک خواهد کرد؟

در قلب این اختلاف نظر، اصرار متحدان اروپایی به آنچه «گفتگوی انتقادآمیز» با ایران می‌نامند قرار دارد. اروپاییان استدلال می‌کنند که هدف این گفتگوها کشف چشم‌اندازهای معتدل ساختن سیاست ایران است و شامل انتقاد از نقض حقوق بشر در ایران و دیگر تخلفات خواهد بود و خلاصه اینکه به کاهش تدریجی تنش‌ها کمک خواهد کرد (از امضای قراردادهای پرسود نفت صحبت نمی‌کنیم).

تاکنون کمتر گفتگوی سازنده یا انتقادآمیزی با اروپا وجود داشته است، هرچند اشاره پرزیدنت خاتمی رئیس‌جمهور ایران به «گفتگوی تمدن‌ها» ممکن است در موقع خود گشایشی فراهم سازد. همچنین هیچ پاسخی به پیشنهاد حکومت کلیتون مبنی بر گفتگوی رسمی میان دو کشور داده نشده است. این پیشنهاد را رژیمی که به نظر می‌رسد در تصمیم‌گیری راجع به رفع اختلافات با آمریکا ناتوان است رد کرد و در پاسخ، به انتقادات تند از سیاست و رفتار گذشته آمریکا در ایران پرداخت.

اصولاً، ممکن است این نظر که اعطای امتیازات يك جانبه دشمنی ایران را به نحوی کاهش خواهد داد، در قالب فرضیه روانشناسی سیاسی درست باشد، ولی هنگامی که این شیوه در

مورد ایران به کار برده شد کوچکترین نتیجه‌ای نداشت. اعطای امتیازات يك جانبه به جای اینکه آن کشور را نرم و معتدل سازد، آشتی‌ناپذیری‌اش را افزایش داد.

درحالی که کوچکترین تردیدی وجود ندارد که پرزیدنت خاتمی با وجود مقاومت‌های شدید، در صدد اجرای سیاستهای داخلی معتدلی است، شواهد و دلایل ناچیزی در دست است که بتواند این سیاست را به صحنه بین‌المللی گسترش دهد یا اینکه به خاتمی اجازه دهند دست به يك تغییر سیاست کلی بزنند. احتمال می‌رود که او بتواند با ابراز هوشیاری عقیدتی میدانی برای مانور در اصلاحات داخلی به دست آورد ولی در سیاست خارجی توفیقی نخواهد داشت.

بحث باید از پیش‌بینی‌های تئوریک فراتر رود. اگر لازم است در مناسبات آمریکا با جمهوری اسلامی بهبودی پدید آید، نخستین گام ترك صدور انقلاب با قوه قهریه و خرابکاری، خودداری ایران از پشتیبانی تروریستها و پایان دادن به دخالت در دیپلماسی صلح خاورمیانه است. همزمان باید در مورد دستیابی ایران به موشکها و سلاحهای هسته‌ای توافق حاصل شود.

اگر ایران تمایل جدی به بهبود مناسبات نشان می‌داد، طبعاً می‌شد يك رشته گامهای موازی برداشت تا بهبود روابط صورت عملی پیدا کند، مشروط بر اینکه زمامداران ایران حاضر به پذیرفتن روابط عادی باشند. ایجاد ساختار چنین برخوردی با مسئله دشوار نخواهد بود. حکومت جدید آمریکا می‌تواند يك نماینده مورد اعتماد - یا يك سخنگوی «غیر رسمی» مورد اعتماد - برای دریافتن این مطلب تعیین کند که آیا ممکن است در مورد يك رشته اقدامات که منجر به بهبود گام به گام روابط گردد توافق حاصل شود؟ حتی ممکن است ایالات متحده موافقت کند که پس از مذاکرات مقدماتی نخستین گام نمادین را بردارد، مشروط بر اینکه با اقدامی از سوی ایران در محدوده زمانی که آشکارا مطابق با گام اولیه باشد، دنبال گردد.

اگر متحدان آمریکا بر این باورند که نتوانسته‌اند گزینه‌های دیپلماتیک را خوب کشف کنند، ایالات متحده باید آماده باشد که برای

○ کیسینجر: باید بر هر گونه درگیری با عراق در چارچوب ضوابط کنونی سازمان ملل متحد به گونه‌ای ایستادگی شود که هیچ شکی باقی نماند که سیاست گام به گام دهه گذشته پایان یافته است و بر هر گونه چالشی قاطعانه برخورد خواهد شد.

کاربرد دیپلماسی مشترک تلاش جدی به عمل آورد و دست کم از لحاظ تئوری باید اشتراک منافع به وجود آید. ملت‌های اروپایی نخستین قربانیان اصول‌گرایی اسلامی و موشک‌های دوربرد ایران خواهند بود. در برابر قدرت اتمی ایران، اروپا (و روسیه) در درازمدت به مراتب بیش از آمریکا در معرض خطر قرار خواهند داشت. و اگر خلیج فارس منفجر شود، ملت‌های اروپایی نخستین کسانی خواهند بود که برای جلوگیری از فاجعه اقتصادی از آمریکا تقاضای نفت خواهند کرد.

سیاست خارجی همواره منجر به گزینش می‌شود. لازمه سیاست مؤثر ضد تروریستی و ضد گسترش سلاح‌های هسته‌ای، تمایل غرب به فداکاریهایی به خاطر اهداف درازمدت است. زمانی فرا می‌رسد که منافع اقتصادی باید جای

خود را به منافع امنیتی گسترده‌تر بدهد. در مورد ایران، برای دستیابی به هدف جایگزین کردن مسائل امنیتی به جای منافع بازرگانی، رهبری آمریکا ضرورت دارد. ضمناً اگر اتحاد منجر به نفع بی‌هزینه برای یک طرف شود، مورد تصویب افکار عمومی قرار نخواهد گرفت.

برای حصول اتفاق نظر میان کشورهای دوسوی اقیانوس اطلس که دیپلماسی را با فشارها و نرمش‌های دیپلماتیک در قبال ایران درهم آمیزند، تلاش‌های جدی لازم است. تنها با اتخاذ سیاستی محکم، مداوم و آشتی‌پذیر می‌توان آن روزی را که ایران حاضر شود دست به اقدامات سیاسی ملموس بزند نزدیکتر ساخت و این تنها اساس قابل اطمینان برای روابط مبتنی بر همکاری درازمدت است.

○ کیسینجر: کشورهای پیشرفته صنعتی به نفتی که از خلیج فارس صادر می‌شود وابسته‌اند و رادیکال شدن منطقه پیامدهایی خواهد داشت که از آفریقای شمالی تا آسیای مرکزی و هند گسترش خواهد یافت.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی